شهید مطهری و صلح امام حسن(ع)

**اشاره**

در این مقاله پرسشهای خود را بر آثار استاد شهید مطهری عرضه می کنیم و پاسخ 8 پرسش مربوط به صلح امام حسن علیه السلام و تفاوت دوران ایشان با عصر امام حسین علیه السلام را از زبان و قلم استاد مرور می کنیم.

1. سؤال: ابتدا مناسب است نظرتان را راجع به جایگاه صلح در اسلام جویا شویم؛ بفرمایید آیا اساساً صلح در شرایط خاصّ بر امام مسلمین جایز و لازم خواهد بود یاخیر؟

جواب: به طور کلّی و هم تاریخ اسلام نشان می دهد که برای امام و پیشوای مسلمین، در یک شرایط خاصّی (صلح) جایز است و احیاناً لازم و واجب است که قرارداد صلح امضا کند، هم چنان که پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسماً این کار را در موارد مختلف انجام داد؛ هم با اهل کتاب در یک مواقع معیّنی قرارداد صلح امضا کرد و هم حتّی با مشرکین قرارداد صلح امضا کرد، و در مواقعی هم البته می جنگید...

این مطلب معقول نیست که بگوییم: یک دین یا یک سیستم (هرچه می خواهید اسمش را بگذارید) اگر قانون جنگ را مجاز می داند، معنایش این است که (آن را) در تمام شرایط (لازم می داند) و در هیچ شرایطی صلح و به اصطلاح همزیستی؛ یعنی متارکه جنگ را جایز نمی داند؛ کما اینکه نقطه مقابلش هم غلط است که یک کسی بگوید: اساساً ما دشمن جنگ هستیم به طور کلّی و طرفدار صلح هستیم به طور کلّی. ای بسا جنگ ها که مقدمه صلح کامل تر است و ای بسا صلح ها که زمینه را برای یک جنگ پیروزمندانه، بهتر فراهم می کند.1

2. سؤال: به نظر می رسد که امام حسن علیه السلام در شرایط و وضعیتی قرار گرفت که مجبور شد در آن شرایط صلح کند، ولی امام حسین علیه السلام حاضر به صلح نشد. آیا شرایط دوره امام حسین علیه السلام با شرایط زمان امام حسن علیه السلام تفاوت زیادی داشت که ایشان تن به صلح ندادند؟

جواب: تفاوت خیلی فراوان و زیادی (وجود) دارد. حال من جنبه های مختلفش را برایتان عرض می کنم، بعد آقایان خودشان قضاوت کنند.

**مسند خلافت**

اوّلین تفاوت این است که امام حسن در مسند خلافت بود و معاویه هم به عنوان یک حاکم، گو اینکه تا آن وقت خودش را به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین نمی خواند؛ و به عنوان یک نفر طاغی و معترض در زمان امیرالمؤمنین قیام کرد؛ به عنوان اینکه من خلافت علی را قبول ندارم، به این دلیل که علی کشندگان عثمان را که خلیفه بر حقّ مسلمین بوده، پناه داده است و حتّی خودش هم در قتل خلیفه مسلمین شرکت داشته است؛ پس علی خلیفه بر حقّ مسلمین نیست. معاویه خودش به عنوان یک نفر معترض ـ و به عنوان یک دسته معترض ـ تحت عنوان مبارزه با حکومتی که بر حق نیست و دستش به خون حکومت پیشین آغشته است (قیام کرد). تا آن وقت ادّعای خلافت هم نمی کرد و مردم نیز او را تحت عنوان امیرالمؤمنین نمی خواندند. همین طور می گفت که ما یک مردمی هستیم که حاضر نیستیم از آن خلافت پیروی بکنیم.

امام حسن علیه السلام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسند خلافت قرار می گیرد. معاویه هم روز به روز نیرومندتر می شود. به علل خاصّ تاریخی، وضع حکومت امیرالمؤمنین در زمان خودش، که امام حسن علیه السلام هم وارث آن وضع حکومت بود، از نظر داخلی تدریجاً ضعیف تر می شود به طوری که نوشته اند بعد از شهادت امیرالمؤمنین، به فاصله هجده روز ـ که این هجده روز هم عبارت است از مدتی که خبر به سرعت رسیده به شام و بعد معاویه بسیج عمومی و اعلام آمادگی کرده است ـ معاویه حرکت می کند برای فتح عراق. در اینجا وضع امام حسن یک وضع خاصّی است؛ یعنی خلیفه مسلمین است که یک نیروی طاغی و یاغی علیه او قیام کرده است. کشته شدن امام حسن علیه السلام در این وضع، یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین و شکست مرکز خلافت. مقاومت امام حسن علیه السلام تا سرحدّ کشته شدن نظیر مقاومت عثمان بود در زمان خودش نه نظیر مقاومت امام حسین علیه السلام .

امام حسین وضعش وضع یک معترض بود در مقابل حکومت موجود.2 اگر کشته می شد، که کشته هم شد، کشته شدنش افتخارآمیز بود، همین طور که افتخارآمیز هم شد. اعتراض کرد به وضع موجود و به حکومت موجود و به شیوع فساد و به اینکه اینها صلاحیّت ندارند و در طول بیست سال ثابت کردند که چه مردمی هستند؛ و روی حرف خودش هم آن قدر پافشاری کرد تا کشته شد. این بود که قیامش یک قیام افتخارآمیز و مردانه تلقّی می شد و تلقّی هم شد.

امام حسن وضعش از این نظر درست معکوس وضع امام حسین است؛ یعنی کسی است که در مسند خلافت جای گرفته است. دیگری معترض به او است. و اگر کشته می شد، خلیفه مسلمین در مسند خلافت کشته شده بود.3

پس اگر امام حسن علیه السلام مقاومت می کرد نتیجه نهائیش آن طور که ظواهر تاریخ نشان می دهد، کشته شدن بود اما کشته شدن امام و خلیفه در مسند خلافت؛ ولی کشته شدن امام حسین علیه السلام کشته شدن یک نفر معترض بود.4

3. سؤال: اینکه می فرمایید «اگر امام حسن علیه السلام قیام می کرد و کشته می شد، خلیفه مسلمین در مسند خلافت کشته می شد» مگر چه تالی فاسدی داشت؟

جواب: (کشته شدن خلیفه مسلمین در مسند خلافت) خودش یک مسأله ای است که حتی امام حسین هم از مثل این جور قضیه احتراز داشت که کسی در جای پیغمبر و در مسند خلافت پیغمبر کشته شود. ما می بینیم که امام حسین حاضر نیست که در مکه کشته شود. چرا؟ فرمود: این احترام مکه است که از میان می رود. به هر حال مرا می کشند. چرا مرا در حرم خدا و در خانه خدا بکشند که هتک حرمت خانه خدا هم شده باشد؟!

ما می بینیم امیرالمؤمنین در وقتی که شورشیان در زمان عثمان شورش می کنند،5 فوق العاده کوشش دارد که خواسته های آنها انجام شود نه اینکه عثمان کشته شود. (این در نهج البلاغه هست) از عثمان دفاع می کرد، که خودش فرمود: من این قدر از عثمان دفاع کردم که می ترسم گنهکار باشم؛ «خَشیتُ اَنْ اَکُونَ آثِماً».6 ولی چرا از عثمان دفاع می کرد؟ آیا طرفدار شخص عثمان بود؟ نه، آن دفاع شدیدی که می کرد، می گفت: من می ترسم که تو خلیفه مقتول باشی. این برای عالم اسلام ننگ است که خلیفه مسلمین را در مسند خلافت بکشند. بی احترامی است به مسند خلافت. این بود که می گفت: اینها خواسته های مشروعی دارند، خواسته های اینها را انجام بده، بگذار اینها برگردند بروند.7

4. سؤال: آیا نمی توان این عمل علی علیه السلام را چنین تحلیل نمود که شورشیان حرف های حق خود را مطرح نکنند و دست خلیفه وقت را بر مظالمش بازتر گردانند؟

جواب: (خیر) امیرالمؤمنین نمی خواست به شورشیان بگوید: کار نداشته باشید، حرف های حق خودتان را نگویید، حالا که این سرسختی نشان می دهد پس شما بروید در خانه هایتان بنشینید که قهراً دست خلیفه بازتر باشد و بر مظالمش افزوده شود. این حرف را هم البتّه نمی زد و نباید هم می گفت، اما این را هم نمی خواست که عثمان در مسند خلافت کشته شود، و آخرش هم علی رغم تمایل امیرالمؤمنین (این امر واقع شد).8

5. سؤال: آیا به نظر جنابعالی بی نتیجه بودن جنگ امام حسن علیه السلام با معاویه می تواند به عنوان یک تفاوت اصلی مطرح گردد؟

جواب: (بله) تفاوت دومی که در کار بود این بود که درست است که نیروهای عراق، یعنی نیروهای کوفه ضعیف شده بود اما این نه بدان معنی است که به کلّی از میان رفته بود، و اگر معاویه همین طور می آمد یک جا فتح می کرد، بلاتشبیه آن طور که پیغمبر اکرم مکّه را فتح کرد، به آن سادگی و آسانی؛ با اینکه بسیاری از اصحاب امام حسن علیه السلام به حضرت خیانت کردند و منافقین زیادی در کوفه پیدا شده بودند و کوفه یک وضع ناهنجاری پیدا کرده بود که معلول علل و حوادث تاریخی زیادی بود.

یکی از بلاهای بزرگی که در کوفه پیدا شد، مسأله پیدایش «خوارج» بود که خود خوارج را امیرالمؤمنین معلول آن فتوحات بی بند و بار می داند، آن فتوحات پشت سر یکدیگر بدون اینکه افراد یک تعلیم و تربیت کافی بشوند، که در نهج البلاغه هست.

مردمی که تعلیم و تربیت ندیده اند، اسلام را نشناخته اند و به عمق تعلیمات اسلام آشنا نیستند، آمده اند در جمع مسلمین، تازه از دیگران هم بیشتر ادّعای مسلمانی می کنند.

به هرحال، در کوفه یک چند دستگی پیدا شده بود. این جهت را هم، همه اعتراف داریم که دست کسی که پایبند به اصول اخلاق و انسانیّت و دین و ایمان نیست، بازتر است از دست کسی که پایبند این جور چیزهاست.

معاویه در کوفه یک پایگاه بزرگی درست کرده بود که با پول ساخته بود، جاسوس هایی که مرتّب می فرستاد به کوفه، از طرفی پول های فراوانی پخش می کردند و وجدان های افراد را می خریدند و از طرف دیگر شایعه پراکنی های زیاد می کردند و روحیه ها را خراب می نمودند. اینها همه به جای خود، در عین حال اگر امام حسن ایستادگی می کرد، یک لشکر انبوه در مقابل معاویه به وجود می آورد، لشکری که شاید حدّاقل سی چهل هزار نفر باشد، و شاید ـ آن طور که در تواریخ نوشته اند ـ تا صدهزار هم امام حسنمی توانست لشکر فراهم کند که تا حدّی برابری کند با لشکر جرّارِ صد و پنجاه هزار نفری معاویه. نتیجه چه بود؟ در صفّین امیرالمؤمنین که در آن وقت نیروی عراق بهتر و بیشتر هم بود، هجده ماه با معاویه جنگید، بعد از هجده ماه که نزدیک بود معاویه شکست کامل بخورد، آن نیرنگ قرآن سرنیزه بلند کردن را اجرا کردند.

اگر امام حسن می جنگید، یک جنگ چند ساله ای میان دو گروه عظیم مسلمین شام و عراق رخ می داد و چندین ده هزار نفر مردم از دو طرف تلف می شدند بدون آنکه یک نتیجه نهایی در کار باشد.9

6. سؤال: آیا از تاریخ نمی توان برداشت نمود که اگر امام حسن علیه السلام با معاویه به جنگ برمی خاست، احتمال پیروزی ایشان بر معاویه بیشتر باشد؟

جواب: احتمال اینکه (امام حسن علیه السلام ) بر معاویه پیروز می شدند، آن طور که شرایط تاریخ نشان می دهد، نیست و احتمال بیشتر این است که در نهایت امر، شکست از آنِ امام حسن باشد. این چه افتخاری بود برای امام حسن که بیاید دو سه سال جنگی بکند که در این جنگ از دو طرف چندین ده هزار و شاید متجاوز از صدهزار نفر کشته بشوند و نتیجه نهائیش یا خستگی دو طرف باشد که بروند سرجای خودشان و یا مغلوبیّت امام حسن و کشته شدنش در مسند خلافت! اما امام حسین یک جمعیّتی دارد که همه آن هفتاد و دو نفر است، تازه آنها را هم مرخّص می کند، می گوید: می خواهید بروید، بروید؛ من خودم تنها هستم. آنها ایستادگی می کنند تا کشته می شوند، یک کشته شدن صد درصد افتخارآمیز.10

7. سؤال: به نظر جنابعالی آیا مسأله «بیعت»، «دعوت» و «امر به معروف و نهی از منکر» که در قیام امام حسین علیه السلام دخالت داشتند، در زمان امام حسن علیه السلام نیز وجود داشتند؟

جواب: امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در سایر شرایط نیز خیلی با یکدیگر فرق داشتند. سه عامل اساسی در قیام امام حسین علیه السلام دخالت داشته است، هرکدام از این عامل را که ما در نظر بگیریم، می بینیم در زمان امام حسن به شکل دیگر است.

**مسأله بیعت**

عامل اوّل که سبب قیام امام حسین علیه السلام شد، این بود که حکومت ستمکار وقت از امام حسین علیه السلام بیعت می خواست: «خُذِ الحُسَینَ بِالْبَیْعَةِ اَخْذاً شَدیداً لَیْسَ فیهِ رُخْصَةٌ؛ حسین را بگیر برای بیعت، محکم بگیر، هیچ گذشت هم نباید داشته باشی. حتماً باید بیعت کند.» از امام حسین علیه السلام تقاضای بیعت می کردند. از نظر این عامل، امام حسین جوابش فقط این بود: نه، بیعت نمی کنم. و نکرد، جوابش منفی بود.

امام حسن علیه السلام چطور؟ آیا وقتی که قرار شد با معاویه صلح کند، معاویه از امام حسن تقاضای بیعت کرد که تو بیا با من بیعت کن؟ (بیعت، یعنی قبول خلافت) نه، بلکه جزء موادّ صلح بود که تقاضای بیعت نباشد و ظاهراً احدی از مورّخین هم ادّعا نکرده است که امام حسن یا کسی از کسانِ امام حسن علیه السلام یعنی امام حسین، برادرها و اصحاب و شیعیان امام حسن آمده باشد با معاویه بیعت کرده باشد. ابداً صحبت بیعت در میان نیست.

بنابراین «مسأله بیعت» که یکی از عواملی بود که امام حسین را وادار کرد مقاومت شدید بکند، در جریان کار امام حسن نیست.

**مسأله دعوت کوفه**

عامل دوم قیام امام حسین، «دعوت کوفه» بود به عنوان یک شهر آماده. مردم کوفه بعد از اینکه بیست سال حکومت معاویه را چشیدند و زجرهای زمان معاویه را دیدند و مظالم معاویه را تحمّل کردند واقعاً بی تاب شده بودند که حتی می بینید بعضی11 معتقدند که واقعاً در کوفه یک زمینه صد در صد آماده ای بود و یک جریان غیر مترقّب، اوضاع را دگرگون کرد.

مردم کوفه هجده هزار نامه می نویسند برای امام حسین و اعلام آمادگی کامل می کنند. حال که امام حسین علیه السلام آمد و مردم کوفه یاری نکردند، البته همه می گویند: پس زمینه کاملاً آماده نبوده؛ ولی از نظر تاریخی اگر امام حسین به آن نامه ها ترتیب اثر نمی داد، مسلّم در مقابل تاریخ محکوم بود، می گفتند: یک زمینه بسیار مساعدی را از دست داد؛ و حال آنکه در کوفه امام حسن، اوضاع درست برعکس بود. یک کوفه خسته و ناراحتی بود، یک کوفه متفرّق و متشتّتی بود، یک کوفه ای بود که در آن هزار جور اختلاف عقیده پیدا شده بود، کوفه ای بود که ما می بینیم امیرالمؤمنین در روزهای آخر خلافتش مکرّر از مردم کوفه و از عدم آمادگی شان شکایت می کند و همواره می گوید: «خدایا! مرا از میان این مردم ببر و بر اینها حکومتی مسلّط کن که شایسته آن هستند تا بعد، اینها قدر حکومت مرا بدانند.»12

8. سؤال: اینکه فرمودید «کوفه آماده» آیا منظورتان این است که کوفه آمادگی واقعی داشت؟

جواب: اینکه عرض می کنم کوفه آماده؛ یعنی بر امام حسین اتمام حجّتی شده بود. نمی خواهم مثل بعضی ها بگویم: کوفه یک آمادگی واقعی داشت و امام حسین هم واقعاً روی کوفه حساب می کرد. نه، اتمام حجّت عجیبی بر امام حسین شد که فرضاً هم زمینه آماده نباشد، او نمی تواند آن اتمام حجّت را نادیده بگیرد.

از نظر امام حسن چطور؟ از نظر امام حسن اتمام حجت، برخلاف شده بود؛ یعنی مردم کوفه نشان داده بودند که ما آمادگی نداریم. آن چنان وضع داخلی کوفه بد بود که امام حسن خودش از بسیاری از مردم کوفه محترز بود و وقتی که بیرون می آمد ـ حتی وقتی که به نماز می آمد ـ در زیر لباس های خود زره می پوشید برای اینکه خوارج و دست پرورده های معاویه زیاد بودند و خطر کشته شدن ایشان وجود داشت، و یک دفعه حضرت در حال نماز بود که به طرفش تیراندازی شد. ولی چون در زیر لباس هایش زره پوشیده بود، تیر کارگر نشد و الاّ امام را در حال نماز با تیر از پا درآورده بودند.

«پس، از نظر دعوت مردم کوفه که بر امام حسین اتمام حجّتی بود ـ و چون اتمام حجّت بود باید ترتیب اثر می داد ـ در مورد امام حسن، برعکس، اتمام حجّت برخلاف بوده و مردم کوفه تقریباً عدم آمادگی شان را اعلان کرده بودند.»

**مسأله امر به معروف و نهی از منکر**

عامل سومی که در قیام امام حسین علیه السلام وجود داشت، «عامل امر به معروف و نهی از منکر» بود؛ یعنی قطع نظر از اینکه از امام حسین بیعت می خواستند و او حاضر نبود بیعت کند، و قطع نظر از اینکه مردم کوفه از او دعوت کرده بودند و اتمام حجّتی بر امام حسین شده بود و او برای اینکه پاسخی به آنها داده باشد، آمادگی خودش را اعلام کرد؛ قطع نظر از اینها، مسأله دیگری وجود داشت که امام حسین تحت آن عنوان قیام کرد، یعنی... مسأله امر به معروف و نهی از منکر. مسأله اینکه معاویه از روزی که به خلافت رسیده است، در مدت این بیست سال هرچه عمل کرده است، برخلاف اسلام عمل کرده است؛ این حاکم، جائر و جابر است، جور و عدوانش را همه مردم دیدند و می بینید احکام اسلام را تغییر داده است، بیت المال مسلمین را حیف و میل می کند، خون های محترم را ریخته است، چنین کرده، چنان کرده، حالا هم بزرگ ترین گناه را مرتکب شده است و آن، اینکه بعد از خودش پسر شرابخوار و قمارباز و سگباز خودش را (به عنوان ولایتعهد) تعیین کرده و به زور سرجای خودش نشانده است، بر ما لازم است که به اینها اعتراض کنیم، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مَن رَأی سُلطاناً جائراً مُستَحِلاًّ لِحَرامِ اللّهِ، ناکِثاً عَهدَهُ، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رسولِ اللّه، یَعملُ فی عِبادِ اللّه بِالاثمِ وَالعُدوانِ، فَلَمْ یُغَیِّر عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَ لاقَولٍ، کانَ حَقّاً عَلَی اللّهِ اَنْ یُدخِلَهُ مُدْخَلَهُ، اَلا وَ اِنَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزِموا طاعَةَ الشَّیطانِ...»13؛ اگر کسی حاکم ستمگری را به این وضع و آن وضع و با این نشانی ها ببیند و اعتراض نکند به عملش یا گفته اش، آن چنان مرتکب گناه شده است که سزاوار است خدا او را به همان عذابی معذّب کند که آن حکمران جائر را معذّب می کند.

اما در زمان معاویه در اینکه مطلب بالقوه همین طور بود، بحثی نیست. برای خود امام حسن علیه السلام که مسأله، محلّ تردید نبود که معاویه چه ماهیّتی دارد ولی معاویه در زمان علی علیه السلام معترض بوده است که: من فقط می خواهم خونخواهی عثمان را بکنم. و حال (در زمان امام حسن) می گوید: من حاضرم به کتاب خدا و به سنّت پیغمبر و به سیره خلفای راشدین صد در صد عمل کنم، برای خودم جانشین معیّن نمی کنم. بعد از من خلافت مالِ حسن بن علی است و حتی بعد از او مالِ حسین بن علی است. یعنی به حقّ آنها اعتراف می کند، فقط آنها تسلیم امر بکنند. (کلمه ای هم که در مادّه قرارداد بوده، کلمه «تسلیم امر» است)یعنی کار را به من واگذار کنند، همین مقدار؛ امام حسن عجالتاً کنار برود، کار را به من واگذار کند و من به این شرایط عمل می کنم.

ورقه «سفید امضاء» فرستاد، یعنی کاغذی را زیرش امضا کرد، گفت: هر شرطی که حسن بن علی خودش مایل است در اینجا بنویسد، من قبول می کنم؛ من بیش از این نمی خواهم که من زمامدار باشم و الاّ من به تمام مقرّرات اسلامی صد در صد عمل می کنم. تا آن وقت هم هنوز صابون اینها به جامه مردم نخورده بود.

حال فرض کنیم الآن ما در مقابل تاریخ این جور قرار گرفته بودیم که معاویه آمد یک چنین کاغذ سفید امضائی برای امام حسن فرستاد و چنین تعهّداتی را قبول کرد، گفت: تو برو کنار، مگر تو خلافت را برای چه می خواهی؟ مگر غیر از عمل کردن به مقرّرات اسلامی است؟ من مجری منویّات تو هستم، فقط امر دائر است که آن کسی که می خواهد کتاب و سنّت الهی را اجرا بکند، من باشم یا تو. آیا تو فقط به خاطر اینکه آن کسی که این کار را می کند، تو باشی می خواهی چنین جنگ خونینی را به پا بکنی؟! اگر امام حسن علیه السلام با این شرایط، تسلیم امر نمی کرد، جنگ را ادامه می داد، دو سه سال می جنگید، دهها هزار نفر آدم کشته می شدند، ویرانی ها پیدا می شد و عاقبت امر هم خود امام حسن علیه السلام کشته می شد، امروز، «تاریخ» امام حسن را ملامت می کرد، می گفت: در یک چنین شرایطی (باید صلح می کرد) پیغمبر هم در خیلی موارد صلح کرد، آخر یک جا هم آدم باید صلح کند.

(آری، اگر ما نیز در آن زمان بودیم می گفتیم:) غیر از این نیست که معاویه می خواهد خودش حکومت کند، بسیار خوب خودش حکومت کند؛ نه از تو می خواهد که او را به عنوان خلیفه بپذیری، نه از تو می خواهد که او را امیرالمؤمنین بخوانی،14 نه از تو می خواهد که با او بیعت کنی، و حتی اگر بگویی جان شیعیان در خطر است، امضاء می کند که تمام شیعیان پدرت علی در امن و امان، و روی تمام کینه های گذشته ای که با آنها در صفّین دارم، قلم کشیدم؛ از نظر امکانات مالی حاضرم مالیات قسمتی از مملکت را نگیرم و آن را اختصاص بدهم به تو که به این وسیله بتوانی از نظر مالی محتاج ما نباشی و خودت و شیعیان و کسان خودت را آسوده اداره کنی. اگر امام حسن علیه السلام با این شرایط (صلح را) قبول نمی کرد، امروز در مقابل تاریخ، محکوم بود. قبول کرد، وقتی که قبول کرد، تاریخ آن طرف را محکوم کرد.15

پی نوشت ها:  
1. سیری در سیره ائمّه اطهار(ع)، ص 82 و 83.  
2. حالا من کار ندارم که در این جهت تفاوتی هست که امام حسین معترض بر حق بود و امام حسن امام برحق و معترضش معترض باطل؛ وضع را از نظر اجتماعی عرض می کنم.  
3. سیری در سیره ائمّه اطهار(ع)، ص 83ـ85.  
4. همان، ص 86.  
5. که به حق هم شورش کرده بودند؛ یعنی اعتراض های شان همه به جا بود. (سنّی ها هم اکنون قبول دارند که معترضین به عثمان اعتراض های شان به جا بود) و لذا علی(ع) در دوره خلافتش هم، اینها را گرامی می داشت. در میان معترضین و قتله عثمان، افرادی مثل محمد بن ابی بکر و مالک اشتر بودند، و اینها بعدها از خواص و از خصّیصین امیرالمؤمنین شدند، چنانکه قبل از آن هم بودند.  
6. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه 240، ص 269.  
7. سیری در سیره ائمّه اطهار(ع)، ص 85 و 86.  
8. همان، ص 86.  
9. همان، ص 86ـ88.  
10. همان، ص 88.  
11. (مثل نویسنده «شهید جاوید»).  
12. سیری در سیره ائمّه اطهار(ع)، ص 89 و 90.  
13. تاریخ طبری، ج 7، ص 300.  
14. قید کردند که معاویه هیچ گاه توقّع نداشته باشد که امام حسن او را «یا امیرالمؤمنین» خطاب کند.  
15. سیری در سیره ائمّه اطهار(ع)، ص 90ـ94.